

پاندمی فانتزی ها در فضای دیستوپیایی؛ درباره مکانیزم های ساختاری تولید کولبری در کوردستان

نریمان محمدی

چکیده

کشته یا زخمی شدن روزانه کولبران کورد تبدیل به یک مسئله بزرگ در کوردستان شده است، اما نمی توان این مسئله را به عنوان یک پدیده یگانه و جدا از پدیده های دیگر مطالعه نمود. کولبری فرمی از ستم دیدگی است که در تداوم فرم های دیگر ستم دیدگی شکل گرفته است. در واقع، ما با فرم ها و صورت های مختلفی از ستم دیدگی در تاریخ معاصر کوردستان مواجه بوده ایم (انفال، بمباران شیمیایی، کوچ و آوارگی اجباری، کشتار جمعی و ...) که همگی دارای ماهیت تقریباً مشترکی هستند. کولبری در چنین رویکردی، نه تنها یک پدیده فردی و گروهی نیست، یک پدیده ای ساختاری محسوب می گردد که مکانیزم های تاریخی و ساختاری گوناگون آن را شکل داده و سبب تداوم آن شده است. مطالعه حاضر با یک بررسی مفهومی - نظری از کولبری در کوردستان (روژه لات) سعی دارد به شناخت چنین مکانیزم هایی کمک کند. بر مبنای یافته ها، منطق مرکز/پیرامون که محصول سیاست های استعماری بین المللی در کوردستان است، وضعیتی دیستوپیایی را در کوردستان (به ویژه روژه لات) شکل داده است که ریشه بسیاری از فرم های ستم دیدگی در کوردستان است. چنین سیاست هایی سبب تولید مرزهای درونی در کوردستان شده است که همین امر نظم ساختاری جامعه کوردی را از هم پاشیده است. منطق «دیگری» یا «مرکز» با ایجاد ساختارهای فانتزی که بنیاد آن ها بر توسعه یافتگی و رفاه اقتصادی است، اما در واقعیت، فرم هایی از دستکاری ذهنی سوژه های کوردی جهت میل ورزی در راستای اهداف استعماری هستند، تلاش دارد این نظم ساختاری جامعه کوردی را ویران کرده و نظم ساختاری جامعه ایرانی را جایگزین آن نماید. سیاست به رسمیت شناخته شدن قانونی کولبری تلاشی در این زمینه و در راستای عادی سازی ستم دیدگی، بازتولید ویرانی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فروپاشی نظم ساختاری جامعه کوردی است.

واژگان کلیدی: کولبری، ستم دیدگی، تولید مرز، سیاست های استعماری، ساختار فانتزی

مقدمه

بر اساس آمار ارائه شده توسط سازمان حقوق بشری هه‌نگاو، طی سال ۲۰۲۰ حداقل ۲۴۰ کولبر کورد کشته یا زخمی شده‌اند. این تعداد نسبت به سال ۲۰۱۹ افزایش پیدا کرده است و می‌توان پیش‌بینی نمود که در سال‌های آینده نیز افزایش پیدا خواهد کرد. چنین وضعیتِ وحشتناکی تنها محدود به کولبران کشته شده نیست، بلکه خانواده‌های آنان و در سطحی کلان‌تر جامعه کوردی را درگیر خود کرده است. با این وجود، شرایطِ ستم‌آلودی که کولبری در کوردستان به وجود آورده است، تنها محدود به وضعیت کنونی نیست. کولبری و کشته و زخمی شدنِ صدها کولبر در سال مسئله‌ای نیست که به یک‌باره شکل گرفته باشد و به یک‌باره هم از بین برود. کولبری محصولِ مفصل‌بندی و درهم‌تنیدگی عوامل گوناگونی (مانند توسعه نیافتگی، فقر، به حاشیه رانده شدگی، بیکاری، تورم و...) است که در یک وضعیتِ جغرافیایی - سیاسی خاص به نام «مرز» شکل گرفته است. با این وجود این عواملِ درهم‌تنیده شده تنها زمانی تولیدکننده پدیده کولبری محسوب می‌شوند که در بافتِ کلانِ قدرت قرار بگیرند. برای نمونه، مسئله این نیست که توسعه نیافتگی کوردستان (برای نمونه) باعث شکل‌گیری کولبری شده است، بلکه مسئله این است که چه عوامل ساختاری سبب شکل‌گیری توسعه نیافتگی کوردستان شده‌اند.

تقلیل ریشه کولبری به مسئله توسعه نیافتگی کوردستان که در برخی پژوهش‌های انجام شده مرتبط با کولبری مورد تأکید قرار گرفته است (برای نمونه نگاه کنید به خضرپور و همکاران، ۱۳۹۷؛ عنبری و عبده زاده، ۱۳۹۹؛ رضانی و قادریور، ۱۳۹۹؛ شاه‌آبادی و محمدی، ۱۳۹۹). مسئله‌ای که در این فرم از مطالعات (تقلیل ریشه کولبری به توسعه نیافتگی اقتصادی کوردستان) وجود دارد، نادیده گرفتن وضعیت تاریخی و مکانیزم‌های ساختاری است که کولبری را شکل داده و تداوم بخشیده است. آنان معتقدند در صورتی که در کوردستان توسعه یافتگی اقتصادی اتفاق بیفتد و اشتغال به وضعیتِ مطلوبی برسد، کولبری از بین خواهد گرفت. از دید آنان کولبران به ناچار به کولبری مشغول هستند و با از بین رفتنِ این «ناچاری» کولبری نیز ریشه کن خواهد شد. مسئله‌ای که این پژوهش‌ها نادیده می‌گیرند این است که اولاً توسعه یافتگی به یک‌باره اتفاق نخواهد افتاد و پدیده‌ای است که بدون شک دهه‌ها به طول خواهد انجامید. دوماً، وضعیتِ سیاسی و امنیتی حاکم بر کوردستان اساساً مجالی برای این رخداد نخواهد داد. هرگونه طرح توسعه‌ای کوتاه‌مدت نیز نه تنها راه‌چاره نیست، بلکه می‌تواند فرم‌هایی نوین از ستم‌دیدگی را

شکل بدهد. مکانیزم های ساختاری و تاریخی توسعه نیافتگی کوردستان را شکل داده اند و چنین مکانیزم هایی در تضاد با توسعه یافتگی کوردستان هستند. بدون تغییرِ رادیکال این مکانیزم ها هیچ فرمی از توسعه یافتگی پایدار در کوردستان اتفاق نخواهد افتاد. علاوه بر این هیچ تضمینی برای تداوم نیافتنِ کولبری پس از رخ دادنِ توسعه یافتگی در کوردستان وجود ندارد. حتی در یک جامعه توسعه یافته نیز گروه هایی حاشیه ای (از لحاظ اقتصادی) وجود خواهند داشت که مجبور شوند به فعالیت هایی مانند کولبری بپردازند. بنابراین توسعه یافتگی کوردستان هم به احتمال زیاد پدیده کولبری را از بین نخواهد برد، بلکه ممکن است فرم هایی نوین از ستم دیدگی را شکل بدهد. در واقع، احتمالاً تنها فرمِ ستم دیدگی کوردها تغییر پیدا خواهد کرد و نه ماهیتِ آن. این وجه از مطالعات کولبری را می توان تحت عنوان «ساختارزدایی از کولبری» نام برد. برخی دیگر از مطالعات کولبری (نگاه کنید به سلیمانی و محمدپور، ۲۰۲۰) مسئله را به صورت عمیق تر و ریشه ای تر بررسی کرده اند. سلیمانی و محمدپور (۲۰۲۰) عموماً ریشه کولبری را به استعمارگریِ ایرانیان در کوردستان پیوند می زنند و معتقدند که کولبری پدیده ای است که از بیرون به کوردستان تحمیل شده است؛ محصولِ دولت سازیِ مدرن ایرانیان بوده است؛ ابزاری برای تداوم حاکمیت استعماری بر کوردستان است و ریشه کنیِ آن نیاز به استعمارزدایی از کوردستان دارد. این پژوهشگران را می توان بخشی از مطالعات کوردی نوینی دانست که مسئله «استعمارگریِ داخلی» را مورد تأکید قرار داده و در حالِ تبدیلِ آن به مضمونِ اصلیِ مطالعات کوردی هستند.

به هر حال، برای فهمِ پدیده کولبری باید مکانیزم های تاریخیِ تولیدکننده آن را بررسی نمود. کولبری پدیده ای است که ریشه در وضعیت های تاریخی مشخص دارد و از فرآیندهای ستم دیدگی تاریخی کوردها برخاسته است. در طول تاریخ معاصر کوردها انواع گوناگونی از ستم دیدگی را تجربه کرده اند. آنچه تفاوت ایجاد می کند، تغییر فرمِ ستم دیدگی است. زمانی آوارگی فرمِ اصلی ستم دیدگی بود؛ بعدها نسل کشی و کشتار جمعی فرم و صورت اصلی ستم دیدگی را شکل داد و اکنون کولبری تبدیل به یکی از صورت های اصلی ستم دیدگی کوردها شده است. به نظر می رسد آنچه تغییر پیدا کرده است تنها صورت و فرمِ ستم دیدگی است و نه محتوا و ماهیتِ آن. از این مسئله می توان به این فرض رسید که کولبری فرمی از ستم دیدگی و محصولِ یک وضعیتِ تاریخی است و مکانیزم هایی ساختاری آن را شکل داده و تداوم بخشیده است. در این نوشتار سعی می شود این مکانیزم های ساختاری مورد بررسی قرار بگیرد؛ به کولبری

معنایی ساختاری - تاریخی بخشیده شود؛ و فرآیند زایش و تداوم این وضعیت مطالعه شود. در این نوشتار هدف ارائه فهمی ساختاری - تاریخی از پدیده کولبری است و بر این مبنا سعی شده است رویکردی مفهومی - نظری از لحاظ روش شناختی برای درک مسئله دنبال شود. بر این مبنا با بهره‌گیری از نظریات مختلف در این زمینه، و با ارجاع مفهومی به وضعیت موجود در کوردستان (به‌ویژه روزه لات)، سعی می‌گردد درکی مفهومی - نظری از وضعیت کولبری در کوردستان، ریشه‌های کولبری، مکانیزم‌های تولید و بازتولید آن مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

کولبر به مثابه موزلمان^۱: تن به زنجیر کشیده شده

هرگونه بحث و تفسیری درباره کولبری، ریشه‌ها، وضعیت و پیامدهای آن برای جامعه کوردی بدون روشن نمودن جایگاه مفهومی و معنایی آن امکان‌پذیر نیست و به بی‌راهه می‌رود. به کولبری می‌توان از دو جنبه نگریست. اول اینکه کولبری را به عنوان یک پدیده در نظر بگیریم و برای تفسیر آن به جزئی‌نگری بپردازیم. بدین معنا که کولبر را به عنوان یک «فرد» در نظر بگیریم که برای امرار معاش به اجبار به مرز می‌رود و به کولبری مشغول می‌شود. در این وضعیت، تنها مسائل روزمره کولبران مورد نظر است و مسائل ریشه‌ای و ساختاری به‌اپوخته می‌رود. کولبری تبدیل به یک «شغل» می‌شود که فرد با اشغال آن جایگاه، کسب درآمد می‌کند. آنچه در این نگاه غالب است شخصی سازی کولبری و تقلیل یک مسئله ساختاری به امری شخصی، فردی و حتی گروهی است. جنبه دوم که در تضاد با نگاه قبل قرار دارد، نگاه ساختاری به پدیده کولبری است. بنیاد این نگاه این است که کولبری امری ساختاری است و نه شخصی. بر این اساس، مکانیزم‌هایی تاریخی و ساختاری باعث شکل‌گیری پدیده کولبری شده‌اند که بدون شناخت این مکانیزم‌ها نمی‌توان پدیده مورد نظر را تبیین نمود. در این حالت ما با «کولبر» روبرو نیستیم بلکه با «کولبری» مواجه هستیم. در واقع، فرمی از گذار از شخصی سازی کولبری به ساختارمحوری کولبری را شاهد هستیم. بنابراین، کولبری یک پدیده ساختاری است که ارتباطی با شخص «کولبر» ندارد. شخص «کولبر» تنها فرم و قالبی است که «کولبری» در درون آن نمود پیدا کرده و بازنمایی می‌شود. کولبر تنها نماینده یک وضعیت ساختاری - تاریخی است.

برای روشن شدن تفاوت این دو نگاه به تفصیل در مورد کولبری و مفهوم پردازی آن می‌پردازم و در ادامه، اهمیت نگاه ساختاری به کولبری را یادآور می‌شوم. کولبری وضعیتی است که در آن «زیست انسانی» حذف شده است و به جای آن فرمی از «زیست بیولوژیک» جایگزین شده است. در واقع، در کولبری ما شاهد حاکمیت حیات بیولوژیک بر حیات مدنی - سیاسی هستیم. آنچه اهمیت محوری پیدا کرده است، «تن کولبر» است. آنچه زخمی می‌شود، بدن کولبر است؛ آنچه از بین می‌رود و ویران می‌شود، کالبد کولبر است. اما این تنها نگاهی سطحی و ساده به کولبری است. ما هنگامی که نگاه شخصی نگرانه به کولبری داشته باشیم، بیشتر با تن و بدن کولبر مواجه هستیم. این در حالی است که کولبری تنها یک وضعیت بیولوژیک و زیستی نیست، بلکه بیشتر از آن، ماهیتی سیاسی - اجتماعی دارد. در این حالت، کولبر تنها یک تن بیولوژیک نیست، بلکه یک سوژه سیاسی نیز می‌باشد. این مسئله هنگامی بیشتر از همه پررنگ می‌شود که کولبری تبدیل به یک موقعیت اعمال قدرت و تنظیم معادلات قدرت می‌شود. کولبر توسط مناسبات قدرت احضار شده و فراخوانده می‌شود (تبدیل به یک سوژه می‌شود). او تبدیل به ابزار و ابژه ای برای اعمال قدرت و سیاست تعامل می‌شود. کولبر از خودش «وجود»ی ندارد، بلکه وجود او تبدیل به ابزار اعمال «وجود دیگری» شده است. به زبانی دیگر، «میل» کولبر به خودش تعلق ندارد، بلکه «میل دیگری» است (نگاه کنید به ژیک^۲، ۲۰۰۹). «دیگری» کولبر را احضار می‌کند، «میل» او را مدیریت می‌کند، و در نهایت، «میل» خودش (میل دیگری) را به او تزریق می‌کند. میل «دیگری»، فرمی استعماری دارد. «دیگری» نه تنها به دنبال استعمار فضای عینی زیست کوردی است، بلکه به دنبال تسلط بر فضای ذهنی «وجود کوردی» نیز می‌باشد. «کولبری» رخدادی عینی برای سلطه ذهنی بر «وجود کوردی» و تولید «حقارت» برای سوژه کوردی است. مسئله این نیست که کولبر به عنوان یک شخص مورد تحقیر قرار می‌گیرد، بلکه مسئله این است که کنش کولبری توسط کولبر، «میل» و «خواست» «دیگری» در راستای تحقیر «وجود کوردی» است. «میل» رهایی کولبر برای «دیگری» هیچ اهمیتی ندارد. آنچه مهم است تداوم وضعیت کولبری به مثابه نمودی از تحقیر «وجود کوردی» است. بر این اساس، آنچه کلیدی است نه کولبر، بلکه وضعیت کولبری و مکانیزم های آن است. در گام اول، کولبری یک موقعیت تعامل سیاسی و فضایی برای عینیت سیاست است: میل کولبر توسط «دیگری» به یغما می‌رود و میل دیگری به

او تزریق می‌شود. کولبر تبدیل به ابژه اعمال «میل» و تبدیل به میدان سیاست ورزی می‌شود. بنابراین، تن و بدن کولبر موضوع اعمال قدرت است و با حیات سیاسی در هم آمیخته شده است. «قانون» به طور مشخص در مورد کولبری سخن نمی‌گوید. از لحاظ قانون ایران کولبری نه مجاز است و نه جرم محسوب می‌شود. اساساً کولبری در قانون وجود ندارد. انگار کولبری پدیده‌ای متعلق به موقعیت بیرونی اعمال قانون است. دقیقاً در همین سکوت قانون است که مرگ بار بودن کولبری دوچندان می‌شود. کولبری از میدان قانون خارج می‌شود، اما این امر بدان معنا نیست که قانون در مورد آن اعمال نمی‌شود. بی قانونی تبدیل به یک قانون عظیم می‌شود که بر طبق آن کشتن و قتل کولبر هیچ پیامد حقوقی و قانونی ندارد. به زبانی ساده، کولبر می‌تواند کشته شود و به قتل برسد، اما هیچ مجازات قانونی برای قاتل در پی نداشته باشد، چون کولبری اساساً قانونی نیست. این وضعیت شبیه مفهوم مرزی هوموساکر^۳ است که آگامبن^۴ (۱۹۹۸) در مورد آن بحث می‌کند. آگامبن (۱۹۹۸) ردپای هوموساکر را در قوانین روم باستان جست‌وجو می‌کند. در دوره امپراطوری روم، وقتی مجرمی از جامعه رانده می‌شد، همه حقوق وی نیز به عنوان سوژه انسانی فسخ شده و از بین می‌رفت. بر این اساس، وی به میدان هوموساکر (انسان مقدس) وارد می‌شد. در نتیجه این فسخ و مرگ حقوقی، هر کس می‌توانست او را به قتل برساند. در حالی که زندگی او «مقدس» تلقی می‌گردید، نمی‌توانست در تشریفات و مناسکات قربانی شود. قوانین روم برای کسی که هوموساکر تعریف می‌شد، شمولیتی نداشت، گرچه تحت لوای قانون باقی می‌ماند. آگامبن این حالت را نوعی زندگی انسان تعریف می‌کند که صرفاً در قالب طرد آن در سامان حقوقی داخل می‌شود. بدین معنا که زندگی انسانی تنها با کشته شدن می‌توانست در سامان قضایی و حقوقی وارد شود. از این رو، درحالی‌که هوموساکر از قانون طرد می‌شود، به‌طور هم‌زمان ذیل قانون نیز قرار می‌گیرد؛ چیزی که آگامبن آن را «حذف ادغامی»^۵ می‌خواند. در آپاراتوس نظری آگامبن، هوموساکر معرف وضعیت استثنائی است. هوموساکر، تن سوژه‌ای است که از «بایوس»^۶ یا حیات سیاسی به «زونه»^۷ یا حیات بیولوژیک تقلیل پیدا

3. Homo Sacer

4. Agamben, G

5. Inclusive Exclusion

6. Bios

7. Zoe

کرده است. هوموساکر سوژه ای است که رها شده است و از قانون استثناء شده است، اما قانون در برابرش با رها کردن اراده دیگری به مرگ بی قانون وی اعمال می شود. هوموساکر در «مرز» قرار دارد. این وضعیت بسیار شبیه موقعیت «کولبر» در کوردستان است؛ سوژه ای که قانون آن را از حیطه اعمال خود خارج کرده است، و در همین بی قانونی است که قتل و مرگ وی جایز می گردد. قتل و مرگ وی قانونی قلمداد می شود، اما کنشگری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی وی غیرقانونی است و اساساً وجود حقوقی ندارد. بنابراین ما در کولبری با سوژه ای مواجه هستیم که قانون آن را از میدان نفوذ خود اخراج و طرد کرده است، اما مرگ و قتل وی را جایز شمرده است.

مسئله مهم در مورد کولبری در کوردستان این است که کنش طرد و اخراج حقوقی کولبر توسط «دیگری» انجام می شود. در آپاراتوس آگامین، منطق حقوقی جامعه است که هوموساکر را شکل می دهد، اما در کوردستان، کولبر، هوموساکری است که توسط «دیگری» تولید می شود. «دیگری» فضای زیست کوردستان را استعمار کرده و کولبر را به مثابه یک هوموساکر تولید کرده است. از این جنبه می توان وضعیت کولبر را اسفناک تر از هوموساکر نیز قلمداد نمود. شاید مفهوم «موزلمان» بهتر بتواند شرایط زیستی کولبران در کوردستان را توصیف نماید. موزلمان که معادل آلمانی واژه ی مسلمان است، اصطلاح عامیانه‌ای بود که در دوره ی حکومت نازی ها در آلمان برای نامیدن قربانیان اردوگاه جنگی که هر امید زنده ماندنی را از دست داده بودند، به کار می رفت. آن ها در حالی که پاهایشان را توی شکمشان جمع کرده بودند، چمباتمه می زدند، شانه هایشان خم و سرشان پایین افتاده و یاس سراپای وجودشان را در بر گرفته بود. نویسنده یهودی و از بازماندگان هولوکاست «پریمو لوی»^۸ می گوید که اگر می توانست «تمام بدبختی های روزگار را در یک تصویر جمع کند، بی شک همین تصویر را انتخاب می کرد» (آگامین، ۱۹۹۹).

به هر حال، کولبری در کوردستان به هیچ وجه امری شخصی، فردی و گروهی نیست، بلکه امری ساختاری و کلان است. بدون درک مکانیزم های ساختاری و تاریخی که این پدیده را شکل داده اند، نمی توان فهم درستی از این پدیده ارائه داد. کولبری اساساً در موقعیت «مرز» اتفاق می افتد و فهم سیاست تولید «مرز» می تواند به درک این پدیده کمک نماید.

سیاستِ تولیدِ «مرز»؛ درباره‌ی آغازگاهِ کولبری

کولبری چگونه آغاز شده است؟ این پرسش بنیادی است که به منطقِ استعماری حاکم بر کوردستان در تاریخ معاصر بازمی‌گردد. کوردستان بر اثر سیاست‌های استعماری به‌ویژه پس از جنگ جهانی اول بین چهار کشور مختلف تقسیم گردید و عملاً تبدیل به یک مستعمره بین‌المللی شد. فراتر از چرایی رخداد این مسئله، ایجاد مرزهای جعلی بین مناطق مختلف کوردستان و تولیدِ «باشور»، «باکور»، «روژنه‌لات» و «روژناوا» وضعیتی را ایجاد نموده است که در هیچ نقطه‌ای از جهان نظیر ندارد: تولیدِ مرزهای داخلی متعدد؛ مرزهایی که برای کوردستان داخلی محسوب می‌شوند، اما در منطقِ حقوقی بین‌الملل به عنوان مرزهای کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه شناخته می‌شوند. هرچند مرزها در داخل خاکِ کوردستان قرار دارند، اما عملاً تحت سیطره حکومت‌های مرکزی هستند و کوردها تسلطی بر آن‌ها ندارند. در واقع، مرزها هم «تولید» شده‌اند، و هم تحت سیطره «دیگری» قرار گرفته‌اند. هرچند کلیتِ سرزمین کوردستان (به غیر از باشور و روژناوا) تحت سیطره منطقِ فاشیستی «دیگری» قرار دارد، اما قدرتِ این منطق در «مرز» صدچندان می‌شود. «دیگری» به دنبال جدایی‌گزینی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کوردها از طریق «مدیریتِ مرز» به عنوان یک فضای سیاسی - جغرافیایی است. در واقع، تسخیرِ جغرافیا و فضای «مرز» بهانه‌ای برای تداوم استعمارگریِ چندگانه «دیگری» علیه کوردستان است. به هر حال، تولیدِ مرز یک کنش استعماری علیه کوردستان بوده است که پیامدهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ناگواری برای کوردها در پی داشته است.

برآیند نهایی تولیدِ مرز در کوردستان، تولید و تداوم رنج و ستم بوده است که در طول تاریخ معاصر و پس از تقسیم کوردستان، در فرم‌ها و شکل‌های مختلف خود را نشان داده است. کشتار جمعی و ژنوساید، بمباران شیمیایی، قتل و اعدام روزانه کوردها به بهانه‌های واهی و ... تنها مهم‌ترین فرم‌هایی از ستم دیدگی و رنج کوردها است که مستقیم یا غیرمستقیم نتیجه تقسیم کوردستان به چهار بخش و تولیدِ مرزهای جعلی است. کولبری یکی از جدیدترین فرم‌های ستم دیدگی کوردها است که هم پدیده‌ای خارجی است و هم محصولِ مستقیم تقسیم‌بندیِ سیاسی مرز و سیاستِ تولیدِ مرز است. همان‌طور که بحث شد، تمام این ستم‌ها و رنج‌ها دارای ماهیتِ یکسانی هستند و آنچه تفاوت ایجاد می‌کند، فرم، قالب و صورتِ ستم دیدگی است. ژنوساید انفال با کولبری تفاوتِ ماهیتی ندارد، بلکه صورت و فرم آن است

که متفاوت است. ریشه اصلی تمام این فرم های ستم دیدگی را نیز می توان به یک سرچشمه برگرداند: تقسیم استعماری سرزمین کوردستان. این مسئله به سیاست تولید مرز یا جعل مرز در کوردستان منجر شد و حکومت هایی را در کوردستان ایجاد نمود که خود را صاحب کوردستان می دانستند و کوردها را به مثابه سوژه های برده وار خودشان قلمداد می کردند. در مورد اینکه چگونه سیاست تقسیم استعماری کوردستان و سیاست تولید و جعل مرز توانسته است به تولید ستم هایی مانند ژنوساید، کشتار جمعی، بمباران شیمیایی، آوارگی و ... انجامیده است، می توان به تفصیل بحث نمود که در حوصله این مقاله نمی گنجد. اما در ادامه سیاست تولید مرز و ارتباط آن با کولبری را تشریح می کنم.

کولبری اساساً وضعیتی است که در موقعیت جغرافیایی «مرز» اتفاق می افتد؛ مرزی که محصول سیاست های استعماری در کوردستان است. بدون وجود چنین مرزهایی اساساً مسئله ای به نام کولبری به این صورتی که اکنون وجود دارد، شکل نمی گرفت. هرچند این پدیده را به صورت های مختلف در کشورهای گوناگون می توان مشاهده نمود، اما کشتار رسمی و روزانه کولبران مسئله ای است که تفاوت ایجاد می کند. همان طور که ذکر گردید، کولبر در کوردستان تبدیل به یک هوموساکر و موزلمان شده است؛ مسئله ای که در دیگر وضعیت های مرزی - اقتصادی در کشورهای مختلف وجود ندارد. در کشورهای مختلف، تجارت مرزی اساساً به رسمیت شناخته شده است و حتی در صورت غیررسمی بودن، پیامدهای مرگبار برای افراد به دنبال ندارد. در حالی که مرگ برای کولبران در کوردستان تبدیل به یک امر عادی شده است. یکی از دلایل اصلی این مسئله، حضور و سلطه «دیگری» و منطق سیاسی - اقتصادی آن در کوردستان و به طور خاص در «مرز» است. این امر تجارت مرزی را تبدیل به یک کنش اقتصادی سودآور برای سرمایه داران غیرکورد و کورد نموده است که البته سودآوری اصلی را نصیب «مرکز» می کنند و نه کوردستان به مثابه یک «پیرامون». در مقابل، ضرر و آسیب اصلی به کوردستان و به طور خاص کولبران کورد وارد می شود. فراتر از این، چنین وضعیتی، بی توسعه گی کوردستان (به طور خاص روزه لات) را به دنبال داشته است.

فضای «مرز» وضعیتی را برای کولبران ایجاد کرده است که بر مبنای آن سوژه کولبر به مثابه نمادی از ستم دیدگی یک ملت در یک فضای خاص زندانی می شود. کولبر در این وضعیت باید باقی بماند. او قرار نیست از این وضعیت خارج شود. «مرز» دقیقاً فضایی است که منطق سلطه «دیگری» سوژه های کورد

را در آنجا به بند می‌کشد. این مسئله هنگامی معنادار می‌شود که در کنار دیگر سیاست‌های حذف، طرد و عادی‌سازیِ منطقِ سلطه «دیگری» قرار می‌گیرد. از بین بردن، حذف و طرد سوژه‌هایی که با این منطق و ساختارهای فانتزیِ بر ساخت پیدا کرده توسط وی سازگار نیستند، تلاش برای عادی‌سازی و وارد کردنِ گروه‌ها و سوژه‌های نابهنجار (از دید منطق دیگری) به درون این ساختارهای فانتزی، تولیدِ سمپتوم‌های جعلی و ساختگی، در فضای زیستی «مرز» پررنگ‌تر از هر جای دیگری خود را نشان می‌دهند؛ فضایی که کولبری به مثابه فرمی از ستم دیدگی، وضعیتی مفصل‌بندی شده از این تلاش‌ها را شکل گرفته و تداوم پیدا کرده است. این مسئله شباهت زیادی به پدیده‌ای دارد که باومن^۹ (۲۰۱۳) تحت تأثیر دایدر بیگو^{۱۰} از آن تحت عنوان «بن‌اوپتیکون»^{۱۱} یاد می‌کند. «بن‌اوپتیکون» سه هدفِ استراتژیک را دنبال می‌کند. گروه‌هایی از مردم را حذف می‌کند، گروه‌های غیرقابل حذف را عادی‌سازی می‌کند و در نهایت گروه‌های نابهنجار و موردپذیرش را بازنمایی می‌کند. باومن (۲۰۱۳) می‌گوید که این فرم نظارت، فراتر از فلسفه نظارت است. اینجا دیگر بحث از «دورنگه‌داشتن» مطرح نیست، بلکه آنچه مطرح می‌شود، «نگه‌داشتن در» است. به عبارتی ساده‌تر، مسئله «بن‌اوپتیکون» این است که سوژه‌های انسانی را در فضاهایی خاص «نگه» دارد نه این‌که آن‌ها را از یک فضایی خاص دور نگه‌دارد. در پس‌اپانوپتیکون^{۱۲} ما با دورنگه‌داشتنِ سوژه‌های حذف‌شده از «اجتماع» به عنوان یک فضای زیستی مواجه هستیم، اما در «بن‌اوپتیکون» مسئله نگه‌داشتنِ سوژه‌ها در فضاهایی تحت نظارت است. «مرز» دقیقاً فضایی است که در آن سوژه‌های کورد به ویژه کولبران تحت شدیدترین فرم‌های از نظارت قرار می‌گیرند. منطق سلطه «دیگری» فضایی ممنوع در «مرز» را شکل داده است که در آن هر فرمی از قانون به تعلیق در می‌آید، اما این تعلیق به معنای رهاشدگی سوژه‌های محصور در این فضا از «قانون» نیست. پاسخ «دیگری» به هر گونه خروج از این «فضای ممنوع» مرگ است.

9. Bauman, z

10. Didier Bigo

11. Banopticon

12. Poŝt Panopticon

زایشِ ستم دیدگی؛ تولیدِ پیرامون و فرآیند سرقتِ سرمایه

سیاست استعمارگری در کوردستان و منطقِ تولیدِ مرز ریشه بسیاری از فرم‌های ستم دیدگی است که کوردها در تاریخ معاصر تجربه کرده‌اند. همان‌طور که بحث شد، ریشه کولبری را هم می‌توان به همین مسئله بازگرداند، اما در این میان حلقه‌ها و مکانیزم‌هایی وجود دارند که چنین رابطه‌ای را واسطه‌گری می‌کنند. توسعه نیافتگی یا بی توسعه‌گی کوردستان (به ویژه روزه لات) در این زمینه نقش عمده داشته است. سیاست‌های استعماری حکومت‌های حاکم بر ایران در طول تاریخ معاصر (همراه با حکومت‌های حاکم بر عراق، ترکیه و سوریه) چنین مسئله‌ای را شکل داده است. منطقِ اقتصادی و سیاسی غالب بر کوردستان، منطقِ «مرکز/پیرامون» بوده است. بر طبق این منطق، کوردستان تبدیل به یک منطقه پیرامونی شده است که منابع سرمایه‌ای آن توسط «مرکز» به سرقت رفته است. فرآیند سرقتِ منابع سرمایه‌ای کوردستان توسط «دیگری» شبیه به داستانِ استعمارگریِ اروپائیان و آمریکا در آمریکای لاتین است؛ جایی که منابع متعدد سرمایه‌ای کشورهای آمریکای لاتین توسط حکومت‌های استعمارگر به سرقت می‌رفت و همین منطق، توسعه نیافتگی آمریکای لاتین را به دنبال داشت. آندره گوندر فرانک^{۱۳} یکی از جامعه‌شناسانی است که به خوبی این فرآیند را تحلیل نموده است. فرانک (۲۰۰۴) معتقد است که مناسبات سرمایه‌داری در فرآیندی تاریخی سبب شکل‌گیری وضعیتِ وابستگی در کشورهای پیرامونی شده است که این امر سبب توسعه نیافتگی جوامع پیرامونی می‌شود. وقتی یک منطقه یا یک کشور به یک سیستم و نظام بیگانه با ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی درونی و داخلی خودش وابسته می‌شود، عملاً این معنا را می‌رساند که در حالِ تجربه فرمی عینی و ذهنی از ازخودیگانگی است. این مسئله، مقدمه‌ای است برای از دست دادنِ هویتِ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی داخلی. این فقدان و از دست دادن منبعِ معناییِ چندگانه، در حالی اتفاق می‌افتد که جایگزین و آلترناتیو آن از جنسِ دیگر و اساساً از منبعِ معناییِ دیگری آمده است. در اینجا است که تضادِ معنایی و عینی اولیه شکل می‌گیرد. با در نظر گرفتن این مسئله که منطقِ جایگزین و آلترناتیو دارای قدرتِ سلطه هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی است، مناطقِ پیرامونی عملاً تبدیل به وابسته‌های مرکز که عموماً منطقِ سرمایه‌داری جهانی است، می‌شود. فرانک (۲۰۰۴) معتقد است که مناسبات سرمایه‌داری که در بنیاد مناسباتی استعمارگرایانه است،

13. Frank, A. G

با ورود به مناطق پیرامونی و درگیر کردن این مناطق و ساختارهای درونی آن در خود، یک منطق ویرانگرِ دیگر به نام منطق مرکز/پیرامون را تولید می‌کند. این منطق از طریق غارتِ مازاد، مواد اولیه، اعطای وام‌های متعدد به منظور بدهکار کردن جوامع پیرامونی و... اتفاق می‌افتد. وقتی یک منطقه‌ی پیرامونی، هم از لحاظ معنایی و عینی و هم از لحاظ عینی و اقتصادی عملاً تبدیل به یک وابسته به کشورهای سرمایه‌داری می‌شود، عملاً استقلال معنایی، ذهنی و اقتصادی خویش را هم از دست می‌دهد. این عوامل وقتی با همدیگر مفصل‌بندی می‌شوند، توسعه نیافتگی کشورهای پیرامونی را باعث می‌شوند.

هرچند نمی‌توان ایده فرانک در مورد استثمار سرمایه‌داری را بنا به دلایل مختلف در کوردستان مورد استفاده کامل قرار داد، اما منطق تحلیلی وی برای بررسی مسئله در کوردستان سودمند است. حکومت‌های مرکزی و دولت-ملت‌های حاکم بر کوردستان نقش «مرکز» و کوردستان نقش «پیرامون» در این دستگاه مفهومی-نظری را می‌تواند ایفا کند. منابع سرمایه‌ای (مانند معادن، منابع آبی، خاک، کشاورزی، نفت، گاز و...) فراوانی در کوردستان وجود دارند که قابل مقایسه با بسیاری از مناطق دیگر در کشورهای حاکم بر کوردستان نیست. چنین منابع سرمایه‌ای یکی از عواملی بوده است که سبب تداوم وضعیت استعماری در کوردستان شده است. حکومت‌های مرکزی با استفاده از قدرت سیاسی و نظامی، منابع سرمایه‌ای کوردستان را غارت کرده و به «مرکز» منتقل نموده‌اند. در بهترین حالت، شاهد کارخانه‌های کوچکی در کوردستان هستیم که وظیفه آن‌ها، تبدیل منابع سرمایه‌ای کوردستان به کالاها و صنایع کوچک و تبدیلی است. همین کالا و محصولات با قیمت‌های گزاف دوباره وارد بازارهای کوردستان شده و مورد مصرف واقع می‌شود. در واقع، منابع سرمایه‌ای در کوردستان و مازاد سرمایه در آن توسط «مرکز» به سرقت می‌رود و محصولات تولیدی از همین منابع، برای مصرف جامعه کوردستان می‌گردد. این مسئله سبب شده است که کوردستان تبدیل به یک جامعه مصرفی و غیرتولیدی گردد. در کنار این، منابع سرمایه‌ای آن هم کم‌کم از بین رفته و ویران می‌شود. بنیاد توسعه نیافتگی کوردستان، حاکمیت چنین منطقی بر آن است. شکل‌گیری و تداوم کولبری را نیز می‌توان در همین گفتمان مورد تحلیل قرار داد.

غارت و سرقت منابع سرمایه‌ای کوردستان سبب به هم ریختن مناسبات اقتصادی و شکل‌گیری فرمی از ویرانی اقتصادی در کوردستان به ویژه در مناطق مرزی شده است. مناسبات اقتصادی پیشاسرمایه‌داری در کوردستان به گونه‌ای بوده است که بنیاد آن بر کشاورزی و دامداری بوده است، اما هم‌زمان با سیاست

های استعماری، کم کم این مناسبات اقتصادی دچار تحول گردیده و ماهیت اقتصادی خودشان را از دست داده و تبدیل به کنش معیشتی برای برآورده کردن نیازهای اقتصادی حداقلی خانوار شده است. در این مسئله که چنین مناسباتی نیاز به تغییر دارند، شکی نیست، اما مسئله این است که هیچ گونه آلترناتیوی برای ویرانی مناسبات اقتصادی پیشاسرمایه داری در کوردستان وجود نداشته است. منطق استعماری «دیگری» منابع سرمایه ای کوردستان را به غارت برده است، مناسبات پیشاسرمایه داری را ویران کرده است و جامعه کوردی را در یک وضعیت ویران اقتصادی قرار داده است که مردمان آن هیچ فرصت و مجالی برای کنشگری اقتصادی ندارند؛ مسئله ای که در وضعیت کنونی نیز ادامه دارد. کشاورزی و دامداری در کوردستان که کنش های اقتصادی پیشاسرمایه داری هستند، از بین رفته اند، اما در مقابل تنها شاهد شکل گیری صنایع کوچک حداقلی، به هدف انتقال منابع سرمایه ای و مازاد سرمایه کوردستان به مرکز از یک طرف و مصرف گرا نمودن جامعه کوردی از طرف دیگر، هستیم (برای بحثی مفصل در این زمینه نگاه کنید به سلیمانی و محمدپور، ۲۰۲۰). به زبان ساده، کوردستان تبدیل به یک سرزمین ویران شده اقتصادی یا یک دیستوپیای اقتصادی شده است. در چنین وضعیتی به نظر می رسد که کولبری به عنوان یک انتخاب اجباری برای گذران معیشت در گروه های فرودست کوردستان مطرح شده است.

بورژوازی ملی کوردستان نیز در این فرآیند نقش منفی زیادی دارد و نمی توان همه چیز را به «مرکز» و سیاست های استعماری آن پیوند زد (برای فهم نقش بورژوازی ملی در چنین وضعیت هایی نگاه کنید به فرانک، ۱۹۷۴). سرمایه داری در کوردستان رشد حداقلی داشته است و به سختی می توان از چیزی به نام سرمایه داری کوردی یاد کرد. این رشد حداقلی سرمایه داری در کوردستان که اساساً یک سرمایه داری وابسته بوده است، در کنار رشد طبقه زمیندار و تبدیل منابع سرمایه ای آن ها از زمین به پول، یک طبقه بورژوازی ملی را در کوردستان شکل داده است. این طبقه برخلاف بورژوازی ملی در بسیاری از کشورهای سرمایه داری که عاملی کلیدی برای توسعه یافتگی هستند، یک بورژوازی وابسته به «مرکز» بوده است و عملاً نقش انتقال مازاد از کوردستان (به عنوان پیرامون) به مرکز را بر عهده داشته است و در قبال آن دستمزد سرمایه ای گرفته است. این بورژوازی ملی تعلقات ملی گرایانه چندانی ندارد، عموماً در بافتی خارج از کوردستان سرمایه گذاری می کند و تنها سود و منفعت اقتصادی برایش اهمیت دارد. این طبقه در توسعه نیافتگی کوردستان نقش زیادی داشته است و به نوعی آلت دست «مرکز» و ابژه سیاست های

استعماری آن بوده است. در مورد مسئله کولبری هم همین مسئله صدق می‌کند. با وجود اینکه منطق استعماری «دیگری» اجازه سرمایه‌گذاری کلان را در کوردستان نداده و نمی‌دهد، اما سرمایه‌داران کورد هم چندان از این وضعیت ناراضی به نظر نمی‌رسند و اعتراض چندان‌ی را از آنان شاهد نبوده‌ایم. آنان در برخی موارد تبدیل به ابزاری برای انتقال منابع سرمایه‌ای کوردستان به خارج و یا تبدیل منابع سرمایه‌ای به کالاهای مصرفی در کوردستان بوده‌اند. برای نمونه می‌توان به نقش آنان در استخراج منابع زیرزمینی کوردستان، معادن مختلف و ... و انتقال آن به «مرکز» اشاره نمود. چنین وضعیتی همان‌طور که اشاره شد یکی از ریشه‌های شکل‌گیری کولبری در کوردستان و تداوم آن بوده است. بورژوازی ملی در کوردستان در این زمینه نقش داشته است. علاوه بر این، کولبران کورد در بسیاری موارد، کالاهایی را حمل می‌کنند که متعلق به سرمایه‌داران کورد متعلق به همین طبقه است. در بسیاری مواقع، برخورد سرمایه‌داران کورد با کولبران بدتر از سرمایه‌داران غیرکورد است. برای نمونه، دستمزد حداقلی کولبران به سختی توسط سرمایه‌داران کورد پرداخت می‌گردد و برخورد آنان با کولبران شبیه به برخورد برده/ارباب است. به هر حال، این بورژوازی ملی کوردستان نه تنها سودمندی چندان‌ی برای کوردستان نداشته است، بلکه ابزاری برای توسعه نیافتگی کوردستان بوده است. از این رو می‌توان این طبقه را بورژوازی ملی سرمایه‌خوار کوردی نام نهاد. بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که مناسبات «مرکز/پیرامون» که محصول سیاست‌های استعماری در کوردستان بوده است، وضعیتی را ایجاد نموده است که برآیند نهایی آن توسعه نیافتگی اقتصادی در کوردستان است. چنین مناسباتی سبب سرقت منابع سرمایه‌ای کوردستان، ایجاد فضای زیست اقتصادی ویران، نابودی محیط‌زیست، بیکاری و فقر اقتصادی گسترده، گسترش آسیب‌های اجتماعی و ... شده است. هرچند این مسئله را در دیگر نقاط ایران نیز می‌توان مشاهده نمود، اما آمارها بیانگر این است که این مسائل در کوردستان بسیار بیشتر از نقاط دیگر ایران است. فراتر از این، چنین مسائلی در کوردستان از اساس متفاوت با این مسائل در دیگر نقاط ایران است. چنین مسائلی در کوردستان محصول مناسبات مرکز/پیرامون از یک طرف و توسعه سیاست‌های استعماری از طرف دیگر بوده است، اما در دیگر نقاط ایران (به غیر مناطق مرزی دیگر و مناطق قومی - ملی دیگر که نیازمند مطالعه جداگانه است) به نظر می‌رسد محصول مدیریت ناکارآمد اقتصادی و سیاسی بوده است. در دوره‌هایی که در ایران شاهد رشد اقتصادی بوده‌ایم، کوردستان و مناطق مرزی در کوردستان هیچ بهره‌ای از این رشد نبرده و حتی وضعیت

بدتری نسبت به دوره های قبل را تجربه نموده اند. از این رو به نظر می رسد که ارتباط مستقیمی بین رشد اقتصادی، توسعه اقتصادی و کارآمدی اقتصادی مرکز و توسعه کوردستان وجود نداشته باشد. احتمال اینکه در دوره هایی که رشد و توسعه اقتصادی در ایران را شاهد هستیم، وضعیت کوردستان بدتر شود نیز وجود دارد. دلیل این امر می تواند تمرکز قدرت در مرکز و توسعه سیاست های استعماری آن در مناطق پیرامونی از جمله کوردستان باشد.

کولبری به مثابه دستگاه نمایش؛ از حقارت اقتصادی تا له شده گی رسانه ای

همان طور که ذکر گردید، کولبری محصول سیاست های استعماری، شکل گیری و تداوم وضعیت مرکز/پیرامون، توسعه نیافتگی کوردستان، سرقت منابع سرمایه ای کوردستان، ویرانی مناسبات پیشاسرمایه داری و عدم ایجاد مناسبات اقتصادی نوین در کوردستان است. این سیاست ها در ایران بعد از دوران صفویه رشد و گسترش فراوانی داشته است، اما در صد سال اخیر ماهیت ناسیونالیستی و ایران شهرگرایی به خود گرفته است. این وضعیت نامناسب سبب شده است که کوردستان از لحاظ زیست اقتصادی سرزمینی ویران شده و دیستوپیایی باشد. ساختارها و نهادهای اقتصادی حداقلی در کوردستان پیشاسرمایه داری نابود و ویران شده اند، اما هیچ نهاد اقتصادی قابل توجهی جایگزین آن نشده است. در واقع، فقر و فقدان نهادسازی اقتصادی درون زا در کوردستان یکی از عوامل محوری توسعه نیافتگی کوردستان و شکل گیری پدیده هایی چون کولبری است. «مرکز» و منطق و قدرت استعماری اساساً اجازه و مجالی برای شکل گیری چنین نهادهایی نداده است و نهادهای برون زا بر جامعه اقتصادی کوردستان تحمیل نموده است. بورژوازی ملی کوردی هم هیچ گونه تلاش منسجم و دقیقی برای نهادسازی اقتصادی نکرده است. در این زمینه فقدان یک قدرت مستقل کوردی بیش از همه خود را نشان می دهد. برای شکل گیری و توسعه نهادهای اقتصادی مدرن و نهادسازی منسجم در این زمینه نیاز به یک قدرت ملی و مرکزی منسجم و متمرکز وجود دارد. بدون چنین قدرتی ما ممکن است تنها شاهد تضادها و تعارضات اقتصادی و تلاش گروه های مختلف برای دستیابی به منابع رانتی باشیم. دولت های حاکم بر کوردستان در این زمینه هیچ موفقیتی نداشته اند. دلیل اصلی آن این است که این حکومت ها اساساً کوردستان را به مثابه یک مستعمره نگاه می کنند و نهادسازی اقتصادی در آن را در تضاد با سیاست های امنیتی خودشان قلمداد نموده و

هراس از نقش این نهادسازی‌ها در دستیابی کوردستان به استقلال آنان را به این نتیجه رسانده است که کوردستان یک سرزمین توسعه نیافته و ویران باقی بماند. کولبری نیز تلاشی برای تداوم این وضعیت است. توسعه نیافتگی اقتصادی و ویرانی زیست اقتصادی کوردستان پیامدهای ناگواری به دنبال دارد، اما به‌تنهایی نمی‌تواند «مرکز» را در دستیابی به اهداف خودش کمک نماید. هدف «مرکز» مشخص است: تبدیل کوردستان به سرزمینی ویران که به صورت ابدی «تابع» سرزمین «مرکز» باقی بماند. این هدف نیازمند این است که کوردستان از لحاظ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هم ویران شده و تبدیل به یک «دستوپا» شود. تولید کولبری تلاشی در این زمینه است. در فرم‌ها و قالب‌های دیگر ستم دیدگی کوردها ما شاهد این هستیم که یکی از وجوه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی غالب است و عموماً وجه اقتصادی غایب است. اما در کولبری ما با وجه اقتصادی در کنار وجوه دیگر مواجه هستیم. هرچند در نگاه اول کولبری مسئله‌ای اقتصادی به نظر می‌رسد، اما با نگاهی عمیق‌تر وجوه دیگر آن نمایان می‌شود. ویرانی اقتصادی کوردستان که در این مورد با شکل دهی به کولبری صورت گرفته است، مقدمه‌ای برای ویرانی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی سوژه کوردی است. سوژه کولبر از لحاظ اقتصادی تحقیر می‌شود؛ فضای زیست وی نیز تبدیل به یک ویرانه اقتصادی می‌شود؛ و از لحاظ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز هر روز مورد هجمه قرار می‌گیرد. کولبر با در پیش گرفتن کولبری جهت امرار معاش، هویت و وجود انسانی خودش را به خطر می‌اندازد. وی تبدیل به یک سوژه تحقیرشده می‌شود. آنچه مشخص است این می‌باشد که خود سوژه کولبر در شکل دهی به این وضعیت کوچک‌ترین نقشی ندارد و این ساختارهای غالب هستند که وی را تبدیل به یک سوژه تحقیرشده کرده‌اند.

در این زمینه بازنمایی و نمایش رسانه‌ای نقش عمده‌ای دارد. دو فرم غالب از نمایش کولبری را در فضای رسانه‌ای شاهد هستیم که در عرصه عینیت نیز تبدیل به مبنای عمل سیاسی شده است. در نمایش اول، کولبر تبدیل به یک سوژه مظلوم و مورد ستم واقع شده می‌شود که جهت امرار معاش جان خودش را به خطر می‌اندازد. در این نمایش، کولبر یک سوژه «بدبخت» و «ویران» است که توانی برای دفاع از خودش ندارد. او یک سوژه سیاسی نیست، کاری به سیاست و مناسبات سیاسی ندارد و اساساً دنبال معیشت اقتصادی خویش است. در این نمایش که ناخواسته توسط بسیاری از کوردها مورد بازنمایی قرار می‌گیرد، وجوه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کولبر به عنوان یک «سوژه» از وی جداگشته و تنها وجه

اقتصادی و معیشتی مبنای بازنمایی قرار گرفته است. در واقع، ما شاهد سیاست زدایی از سوژه کولبر و تقلیل وی به یک سوژه معیشتی و اقتصادی هستیم. در نمایش دوم، کولبر مورد حمله شدید قرار گرفته و به دلیل اینکه تن به کولبری داده است، مورد تحقیر قرار می‌گیرد. بر مبنای این فرم از بازنمایی، کولبر به مثابه یک «سوژه متهم» است که به جای اینکه در مسیرهای دیگر دنبال برطرف کردن نیازهای معیشتی خودش باشد، تن به کولبری داده است. بر این اساس، کولبری تبدیل به یک «انتخاب» می‌شود. آنچه در این فرم از نمایش کولبری دیده می‌شود، سیاست زدگی کولبری و تقلیل کولبر به یک سوژه سیاسی است. یک فرم دیگر از نمایش کولبری که توسط «دیگری» کوردها انجام می‌شود، این است که کولبر یک فرد قاچاقچی است که امنیت مرزهای ایران را به خطر می‌اندازد و به همین دلیل کشته می‌شود. مشخص است که این فرم از بازنمایی کولبر، یک نمایش فاشیستی است و جای بحث ندارد. دو فرم دیگر نمایش کولبری عموماً توسط کوردها صورت می‌گیرد. در هدف‌رهایی بخش کسانی که چنین بازنمایی از کولبری ارائه می‌دهند نمی‌توان شک کرد، اما چنین فرم‌هایی از نمایش کولبری، تقلیل کولبری به وجوه اقتصادی و سیاسی، نادیده گرفتن ماهیت اجتماعی کولبری و سوژه بودگی انسانی کولبر، سیاست زدگی و سیاست زدایی از کولبری و ... است. چنین تقلیل‌هایی از واقعیت کولبری به دور است. کولبر یک سوژه همانند دیگر سوژه‌های کورد است که دارای وجوهی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که در بستری به نام کولبری مفصل‌بندی شده‌اند. فراتر از این در چنین بازنمایی‌هایی، شاهد تقلیل یک مسئله ساختاری به مسئله‌ای فردی و گروهی هستیم. این مسئله که در نمایش‌های فوق صورت گرفته و کولبری را محصول منطق «دیگری» قلمداد می‌کنند، صحیح است، اما متهم نمودن کولبر یا مظلوم‌نمایی آن درست نیست و تنها کنشی رسانه‌ای در راستای شخصی‌سازی کولبری است. بنابراین در بازنمایی رسانه‌ای از کولبری شاهد له شده‌گی کولبر و متهم‌سازی وی هستیم.

بر این اساس می‌توان گفت که کولبری پدیده‌ای چندوجهی است. کولبر هم‌زمان که از لحاظ اقتصادی مورد تحقیر قرار می‌گیرد، از لحاظ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز مورد اتهام قرار گرفته و به نوعی مسئول وضعیت خودش قلمداد می‌شود. مشخص است که چنین نگاهی به کولبر صحیح نیست، اما مسئله این است که کولبر به صورت چندوجهی و مفصل‌بندی شده مورد ستم قرار می‌گیرد. متأسفانه در برخی موارد به ویژه در بازنمایی و نمایش رسانه‌ای، سوژه‌های کورد نیز کولبر را مورد هجوم قرار داده و به انحاء

مختلف او را مورد نقد قرار می‌دهند. در حالی که چنین واکنش‌هایی بیشتر نوعی تلاش برای پایان ویرانی سوژه کوردی و رهایی وی از چنگِ منطق «دیگری» است و قابل ستایش است، اما متهم سازی کولبر و تقلیل وی به وجوه سیاسی و اقتصادی، کنشی در راستای رهایی بخشی سوژه کوردی از چنگالِ منطق «دیگری» نیست. البته چنین کنش‌های رسانه‌ای می‌تواند از جهتی مطلوب باشد و سیاستِ عادی سازی کولبری در کوردستان و رسمیت دادن به آن از سوی منطق «دیگری» را زیر سؤال برده و در برابر آن مانع تراشی نماید؛ به شرطی که انگشتِ اتهام از سوی کولبر (فرد) به سوی ساختارها و مکانیزم‌های تولیدکننده کولبری بچرخد. در ادامه در مورد سیاستِ عادی سازی کولبری بحث خواهیم کرد.

سیاستِ عادی سازیِ ستم؛ پاندمیِ فانتزی‌های جعلی

همان‌طور که ذکر گردید، کولبری از لحاظ قانونی به رسمیت شناخته نشده است و اساساً در قانون چیزی به نام «کولبری» وجود ندارد. در مورد ماهیت این مسئله و پیامدهای آن در بخش‌های قبل بحث شد. آنچه در اینجا قصد دارم پیش بکشم، بحث به رسمیت شناخته شدن کولبری در قانون ایران و تلاش‌های احتمالی برای تحقق آن در مجلس است. کولبری پدیده‌ای شوم برای کوردستان است؛ شأن سوژه کوردی را پایین آورده و انسانیت، هویت و وجود سوژه کوردی را ویران کرده است (هرچند سوژه کولبر، خود نقش چندانی در وقوع این مسئله نداشته است). عدم رسمیت قانونی کولبری سبب شده است که کولبری وجود حقوقی نداشته باشد؛ اما این امر دلیل قتل و کشتار کولبران نیست، بلکه مسئله بر سر تقابل گفتمان‌های هویت خواه کوردی و ایرانی است و ریشه تاریخی و ساختاری دارد که در بخش‌های قبل به آن‌ها اشاره شد. بر همین اساس، به رسمیت شناخته شدن کولبری در قانون نیز نمی‌تواند یک سپر حقوقی نیرومند برای کولبران ایجاد نماید. در وضعیت کنونی، بسیاری از مواد قانونی در کوردستان اساساً اجرایی نشده و اهمیت عینی ندارند. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت با به رسمیت شناختن قانونی کولبری، تحول بزرگی در مواجهه نیروهای نظامی با کولبران و قتل و کشتار آنان اتفاق بیفتد.

بر این مینا، تلاش‌ها برای به رسمیت شناخته شدن کولبری را باید در جای دیگری جستجو نمود. وضعیت استثنائی و تبدیل شدن آن به قاعده در کوردستان بستری است که ویرانی سوژه کوردی (از جمله کولبر) در درون آن اتفاق می‌افتد. آگامبن (۱۹۹۸) می‌گوید این درست نیست که به دلیل خارجی بودن

وضعیت استثنائی نسبت به قانون، از رابطه اش با قانون صرف نظر کنیم، بلکه وضعیت استثنائی رابطه اش با قانون را از طریق تعلیق قانون همچنان حفظ می کند. وی این رابطه را نوعی «منع»، «طرد» یا «تبعید» می داند. آگامبن (۱۹۹۸: ۲۵) می گوید که «رابطه استثناء همان رابطه منع است». در واقع سوژه ای که در وضعیت استثنائی طرد شده و اخراج شده است، از میدان قانون کنار گذاشته نشده است، بلکه به حال خودش رها شده است که همین وانهادگی و رهاشدن به معنای قرار گرفتن بی وقفه در معرض زور قانون است. کولبران کورد (همانند دیگر سوژه های کورد) چنین وضعیتی را به صورت روزمره تجربه می کنند. کولبری از ساحت قانون در ایران طرد شده است؛ اما این طردشدگی بدین معنا نیست که قانون در مورد وی اعمال نمی شود، بلکه بدین معنا است که قانون به شدیدترین حالت ممکن و بدون وجود هیچ پیامد حقوقی، با او برخورد می کند. در واقع، کولبر از قانون «طرد» شده است، اما هم زمان «درون» آن قرار داشته و مورد سرکوب قرار می گیرد.

به رسمیت شناخته شدن کولبری گامی بنیادی در عادی سازی کولبری و ستم دیدگی به طور کلی است. همان طور که ذکر گردید، کولبری فرمی از ستم دیدگی مضاعف است و رسمیت یافتن آن تنها تلاشی برای به رسمیت شناخته شدن این ستم دیدگی مضاعف و عادی سازی آن است. عادی سازی کولبری به مثابه فرمی از ستم دیدگی بدین معنا است که حقارت همه جانبه سوژه کوردی یک امر عادی است که قانون هم از آن حمایت می کند. همان طور که ذکر گردید، قانونی شدن کولبری، هیچ سپر حقوقی خاصی در مسیر کاهش قتل و کشتار کولبران ایجاد نمی کند. اکنون با رسمیت قانونی پیدا کردن، این مسئله القاء می شود که گروهی از کوردها علاقه مند به کولبری هستند و آن را می پسندند. تلاش های مختلف در مورد قانونی شدن کولبری را در همین راستا می توان تفسیر کرد. هرچند برخی از کوردها ناخواسته وارد این بازی سیاسی و ایدئولوژیک شده اند، اما این خواسته ای است که عموماً از سوی وابستگان سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک نظم سیاسی موجود دنبال می شود. به هر حال، قانونی شدن و رسمیت پیدا کردن کولبری نه تنها نمی تواند به بهبود وضعیت کولبران منجر شود، بلکه حقارت و ویرانی روزمره آنان را به رسمیت شناخته و به مثابه یک امر عادی در جهان اقتصادی جلوه می دهد.

این مسئله به طرق مختلف انجام می شود که هدف نهایی همه آن ها دستکاری ذهنی سوژه های کورد و تولید اشتیاق در آنان برای تأیید و بازتولید وضعیت ستم دیدگی ناشی از کولبری است. ساختار فانتزی

سوژه‌های کورد به گونه‌ای دستکاری می‌شود که از دید آنان برای قطع زنجیره ستم دیدگی ناشی از کولبری، باید آن را قانونی کرد و به رسمیت شناخت. بر مبنای این ساختار فانتزی، رسمیت یابی کولبری می‌تواند منافع اقتصادی فراوانی برای کوردها به ویژه در مرز داشته باشد و سبب توسعه یافتگی این مناطق شود. فانتزی بنیادی که در این زمینه بر ساخت پیدا کرده است، بازارچه‌های مرزی و تبدیل شدن شهرها به مناطق آزاد تجاری است. تجربه حداثی بازارچه‌های مرزی در کوردستان نشان داده است که این فانتزی در راستای توسعه یافتگی و برای نمونه از بین رفتن رنج و مشقت کولبران نیست، بلکه دقیقاً برعکس اتفاق افتاده است و در این مناطق کولبران بیشتر در معرض خطر هستند. در مورد توسعه یافتگی و ارتباط آن با بازارچه‌های مرزی و فانتزی‌هایی از این دست نیز تجربه نشان از عدم ارتباط بین این دو دارد. شاید سطح رفاه برخی از شهروندان در شهرهای دارای بازارچه‌های مرزی افزایش پیدا کند، اما این امر به هیچ وجه ممکن به معنای توسعه یافتگی یا حتی تلاش برای دستیابی به آن نیست. توسعه یافتگی دارای الزامات ساختاری و بنیادی است و با ایجاد چند بازارچه مرزی و افزایش سطح رفاه شهروندان طبقاتی خاص تحقق پیدا نمی‌کند. بنابراین، این فانتزی که در راستای عادی سازی کولبری به مثابه فرمی از ستم دیدگی از اساس دارای ساختاری آلوده است.

همان طور که ژیک (۲۰۰۹) می‌گوید ساختار فانتزی اساساً در راستای برآورده سازی میل «دیگری» است. «دیگری» و به طور خاص «دیگری بزرگ»^{۱۴} از اساس دچار فقدان و عدم انسجام معنایی است و فانتزی دقیقاً تلاشی برای سرپوش گذاشتن بر این مسئله است. لاکان^{۱۵} (۲۰۱۱) معتقد است که فانتزی امری خیالی است که در کارکردی دلالتی مستتر است. وی معتقد است که فانتزی دقیقاً در محل آشکار شدن فقدان در «دیگری بزرگ»، خود را به صورت حامی نشان می‌دهد؛ فانتزی به شکل حامی «دیگری بزرگ دچار فقدان»، در ساحت نمادین عمل می‌کند. منطق سیاسی - ایدئولوژیک حاکم بر «دیگری» کوردها هم از لحاظ سیاسی، هم از لحاظ فرهنگی و اجتماعی دچار فقدان و عدم انسجام ساختاری است. شکل‌گیری دولت - ملت‌ها در خاورمیانه عموماً بر اساس تقسیم بندی‌های استعماری بوده است و مشخص است که بنیاد آن‌ها بر فرمی از سرگشتگی معنایی و تاریخی است. فراتر از این، ستمگری این

۱۴. در این نوشتار، دیگری بزرگ، ایدئولوژی و نظم گفتمانی بیرونی حاکم بر کوردستان است.

دولت‌ها در برابر کوردها و تلاش‌های آنان برای ایجاد هویت جعلی ملی و جای دادنِ هویت کوردها در قالب این هویت ملی (تحت عنوان هویت‌های قومی) در همین راستا قابل تحلیل است. آنان از فقدان و عدم عینیتِ هویت ملی واحد آگاه هستند و تلاش‌هایشان برای ایجاد ساختارهای فانتزیکِ مبتنی بر ایرانِ باستان (ترکیه عثمانی و...) و واحد در همین زمینه قابل بحث است. ساختار فانتزی مورد بحث در زمینه کولبری نیز همین‌گونه است. نظم نمادین و واقعی «مرکز» دچار بحران اساسی است و پیوستگی آن با «پیرامون» جعلی و ساختگی است. «مرکز» موفقیتی در شکل دهی و تداوم این انسجام به صورت عینی نداشته است و همیشه جنبش‌های رهایی‌بخش را در مقابل خودش مشاهده نموده است. به همین دلیل به دنبال ویرانیِ زیستِ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و زبانی «پیرامون» و به طور خاص کوردها است. کولبری تلاشی برای تحقق این مسئله از یک طرف، و پیامد این تلاش از طرف دیگر است. به زبانی دیگر، کولبری، تلاشی از سوی «مرکز» برای ویرانیِ زیستِ کوردی در جهتِ دستیابی به این انسجام جعلی بوده است. اما این تمام روایت نیست. «مرکز» یا «دیگری» با تلاش جهتِ رسمیت دادن به کولبری سعی می‌کند ذهنیت و فانتزیِ سوژه‌های کورد را به صورتی دستکاری نماید تا قبول کنند که چنین خواسته و میلی، دقیقاً خواسته کوردها است و مرکز تحت فشارِ کوردها تن به رسمیت دادن به کولبری داده است. واقعیت اما چیز دیگری است.

واقعیت این است که این «میلِ دیگری» است که در قالبِ «میلِ کوردها» برای به رسمیت شناخته شدنِ کولبری نمود پیدا می‌کند. ساختار فانتزیِ شکل گرفته شده، همین وظیفه را قرار است به انجام برساند. ژیک (۲۰۰۹) در کتاب «طاعون فانتزی‌ها»^{۱۶} معتقد است که دقیقاً این فانتزی است که در ابتدا به ما می‌آموزد به چه چیزی میل بورزیم. فانتزی برساننده میل ما است. فانتزیِ میل پیدا کردن به یک ابژه، دلبستگیِ فردی خاص من است. در این سطح، فانتزی از آن من است. اما پرسش بنیادی‌ای که ژیک مطرح می‌کند این است که آیا میلی که در درون فانتزی متحقق می‌شود هم از آن من است؟ پاسخ ژیک منفی است. وی بر این باور است که این نه میل من، بلکه میلِ دیگری است (ژیک، ۲۰۰۹: ۱۴۵-۹۵). بر این مبنا، میل و خواستِ سوژه کوردی که شیفته رسمیت یافتنِ کولبری است، نه تنها میلِ «خود» وی نیست، بلکه میلِ «دیگری» و «مرکز» است که در قالب فانتزیِ رفاهِ اقتصادی، توسعه یافتگی اقتصادی،

بازارچه مرزی و ... توسط منطق سلطه نمود پیدا کرده است. مشخص است که چنین فانتزی‌هایی توسط منطق سلطه «دیگری» به منظور دستکاری ذهنیت سوژه کوردی تولید شده اند.

فانتزی به عنوان یک پدیده اجتماعی تنها هنگامی می‌تواند به صورت موفقیت آمیزی نظم ساختاری مورد نظر ایدئولوژی پشتیبانش را حفظ نماید که در مرحله اول قادر باشد ساختارهایی از بی‌نظمی را تعریف نماید و در مرحله دوم، این ساختارهای بی‌نظمی بر ساخت یافته را به عنوان یک مزاحم، یک بیگانه و به طور کلی یک سمپتوم معرفی نماید. به قول استاوراکاکیس^{۱۷} (۱۳۹۴: ۱۲۳) «برای اینکه فانتزی منسجم باقی بماند، سمپتوم باید لکه دار و منهدم شود». این امر دقیقاً توسط منطق حاکم بر «دیگری» در طول تاریخ معاصر دنبال شده است. کوردها همیشه به عنوان یک مزاحم و سمپتوم در اجرای سیاست‌های استعماری در ایران و در خاورمیانه به طور کلی مطرح شده است و دولت‌های حاکم تمام تلاش خودشان را جهت ویرانی این سمپتوم انجام داده اند. تولید کولبری و تلاش برای بازتولید آن نیز در راستای همین تلاش‌ها بوده است. فانتزی‌هایی که در راستای دستکاری ذهنی سوژه‌های کورد جهت ایده آل‌نگریستن به رسمیت دادن به کولبری تولید شده اند، نیز دقیقاً دارای همین ساختار هستند. هدف این فانتزی‌ها حفظ نظم اجتماعی موجود و ویرانی سمپتوم (کوردها) است. اما همان‌طور که بحث شد، چنین فانتزی‌هایی (برای نمونه توسعه یافتگی، رفاه اقتصادی، همزیستی مسالمت آمیز و ...) قبل از هر چیز نیازمند یک مزاحم هستند؛ مزاحمی که چنین ساختارهایی را به خطر انداخته است. گروه‌های هویت خواه کورد (اعم از ناسیونالیست‌ها، چپ‌ها و ...) که در راستای رهایی بخشی کوردها از ستم دیدگی تلاش می‌کنند، عموماً به عنوان گروه‌هایی معرفی می‌شوند که مزاحم دستیابی به توسعه، رفاه اقتصادی، رهایی، همزیستی مسالمت آمیز و ... هستند، اما در واقعیت آنان مخالف بازتولید ستم دیدگی و وضعیت مستعمره گی کوردستان هستند. آنان تبدیل به سمپتوم ساختار فانتزی می‌شوند. هدف از چنین مسئله‌ای، از هم پاشیدگی نظم ساختاری جامعه کوردی، تولید «دیگری‌های درونی»، ویرانی فانتزی‌های رهایی بخش درونی، بازتولید وضعیت ساختاری موجود و به طور کلی، تداوم وضعیت موجود است.

منطق سلطه «دیگری» با تولید فانتزی‌هایی چون توسعه یافتگی، رفاه اقتصادی، توسعه مرزی و محلی و ... ذهنیت سوژه‌های کورد را دستکاری کرده است. به رسمیت شناخته شدن کولبری توسط قانون تلاشی

برای توسعه این فانتزی‌ها و همه‌گیری آن‌ها است. «دیگری» میل و خواستِ ویرانیِ جامعه کوردی را دارد. این ویرانی جنبه‌های گوناگون دارد که ساختارهای فانتزی همه این جنبه‌ها را به یکدیگر پیوند می‌زند. ساختار این فانتزی‌ها توسط منطقِ «دیگری» مفصل بندی شده است. عادی سازیِ ستم در قالبِ کولبری، تلاشی از سوی منطقِ «دیگری» در جهتِ ویرانیِ نظمِ ساختاری جامعه کوردی و پیوند دادنِ آن به نظمِ ساختاری جامعه ایرانی است. بنابراین ما با دو مسئله مواجه هستیم: ویرانیِ نظمِ ساختاری جامعه کوردی و بازسازیِ نظمِ ساختاری جامعه ایرانی. منطقِ «دیگری» به دنبال این است که با عادی سازیِ ستم دیدگی در قالبِ هایی مانند کولبری، ویرانیِ نظمِ ساختاری جامعه کوردی را رقم بزند. فانتزی‌هایی که «دیگری» بر ساخت می‌کند دقیقاً در همین راستا هستند. تجربه تاریخی نشان داده است که فانتزی‌هایی مانند توسعه یافتگی، رفاه اقتصادی، توسعه محلی، همزیستیِ مسالمت آمیز و ... که «دیگری» با تلاش برای رسمیتِ کولبری آن را محصولِ این رسمیت یافتگی می‌داند، به همان اندازه «مرزنشینان غیور» و «ایرانیان اصیل» بی معنا است و تنها تلاشی برای پوشش شکاف و فقدانِ موجود در نظمِ ساختاریِ جامعه ایرانی و عدم انسجامِ معنایی و تاریخی آن است. به هر حال، ساختار این فانتزی‌ها بر مبنای پیوستگیِ اقوام و گروه‌های هویتی در زیر لوای «ایرانیت» است و هویت ملیِ ایرانی بنیادِ آن است. این همان عامل کلیدی است که به عنوان جوهرِ نظمِ ساختاریِ جامعه ایرانی معرفی می‌شود. ویرانیِ نظمِ ساختاریِ جامعه کوردی از طریق کنش‌هایی مانند عادی سازیِ کولبری و ستم دیدگی، دقیقاً در همین راستا است. اما مسئله این است که این نظمِ ساختاری به راحتی ویران نمی‌شود. از بین بردنِ مناسباتِ اقتصادی، تلاش برای ویرانی و از بین بردنِ نمادهای فرهنگی، ممنوعیت آموزش زبان کوردی، از بین بردن محیط‌زیست، ممنوعیت فعالیت آزادانه احزاب، و به طور کلی توسعه نیافتگی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تلاش‌هایی برای ویرانیِ نظمِ ساختاریِ جامعه کوردی است. در مقابل، نظمِ ساختاریِ جامعه ایرانی به عنوان «میل» ایرانیت به جامعه کوردی معرفی می‌شود. این «میل» از طریقِ فانتزی‌های مختلف و با بهره‌گیری از ابزارهایی مانند رسانه‌های ارتباطی و مجازی به گونه‌ای تعریف می‌شود که سوژه کوردی احساس می‌کند که «میل» خودِ او است. در حالی که در واقعیت، «میلِ دیگری» است که در قالبِ فانتزی‌های جعلی به وی ارائه شده است. «دیگری»، گروه‌هایی که در راستایِ رهایی بخشی کوردها فعالیت می‌کنند، را به عنوان یک مزاحم و سمپتومِ نظمِ ساختاریِ جامعه ایرانی معرفی می‌کند. از این طریق، سرگشتگی و

آشفته‌گی جامعه کوردی و نظم ساختاری آن تشدید شده و جامعه کوردی را به مرز ویرانی می‌برد.

بحث نهایی

قتل و کشتار روزانه کولبران کورد این مسئله را در ذهن شکل داده است که چنین پدیده‌ای یک مسئله «شخصی» یا «گروهی» است. این دقیقاً مسئله‌ای است که ساختار قدرت حاکم بر کوردستان (روژه لات) آن را می‌پسندد. این در حالی است که کولبری اساساً یک پدیده ساختاری و تاریخی است و دارای مکانیزم‌هایی است که آن را شکل داده و تداوم بخشیده است. مسئله این است که ما حتی نمی‌توانیم کولبری را به عنوان یک پدیده منحصر به فرد بنگریم، بلکه باید آن را در یک آپاراتوس از ستم دیدگی تاریخی قرار بدهیم و در درون این دستگاه به تحلیل مسئله پردازیم. منطق استعماری تولید مرز در خاورمیانه و به طور خاص کوردستان را می‌توان ریشه اصلی شکل‌گیری و تداوم فرم‌های گوناگون از ستم دیدگی کردها دانست. چنین منطقی سبب شده است کوردستان بین کشورهای مختلف تقسیم شود و حکومت‌های مختلف (با ایدئولوژی‌های گوناگون، اما یکسان در برخورد با کردها) بر آن حاکم شوند. به دلایل مختلف، کوردستان تبدیل به «پیرامون» حکومت‌ها و جوامع مرکز شده است. مناسبات اقتصادی پیشاسرمایه‌داری در آن از بین رفته است؛ الگوها و مناسبات نوینی ایجاد نشده است؛ منابع سرمایه‌ای آن به غارت رفته است و در نهایت، یک دیستوپیای اقتصادی شکل گرفته است. کولبری در چنین فضای اقتصادی، سیاسی و تاریخی شکل گرفته و تداوم پیدا کرده است.

کولبری وضعیتی وحشتناک از ستم دیدگی را در کوردستان شکل داده است. سوژه کولبر تبدیل به یک هوموساکر و یک موزلمان شده است که از حوزه قانون اخراج شده است. این اخراج و وانهادگی حقوقی، اجازه مرگ و قتل کولبر، بدون وجود پیامد حقوقی قابل توجه، را داده است. در واقع، قتل کولبر مسئله‌ای بدون پیامد حقوقی قابل توجه است، چون اساساً کولبری در حوزه قانون جای نمی‌گیرد. در سال‌های اخیر تلاش‌ها و بحث‌هایی برای به رسمیت شناخته شدن کولبری شده است، اما به نظر می‌رسد این مسئله در راستای تثبیت و بازتولید وضعیت ستم دیدگی کردها باشد تا تلاشی برای رهایی کولبران از وضعیت ستم دیدگی. بر ساخت فانتزی‌های گوناگونی مانند توسعه یافتگی، افزایش رفاه اقتصادی، توسعه محلی و ... که توسط منطق «دیگری» به عنوان محصولات اقتصادی به رسمیت شناخته شدن کولبری و فرم‌های

دیگر استثمار اقتصادی، انجام شده اند، در همین راستا قابل بحث هستند.

مسئله دیگر این است که کولبری به مثابه یک فرم از ستم دیدگی، یک «استثناء» نیست، بلکه تنها یک فرم از وضعیتی از قاعده گي است؛ حالتی که در آن، فرم های گوناگون از ستم دیدگی شکل گرفته و سوژه های کوردی به صورت مستمر تحت نظارت قرار داشته و استثمار می شوند. کولبری تنها یک فرم از این وضعیت و تنها بازنمایی کننده ماهیت آن است؛ فرمی که به یک باره ظهور کرده و به ما یادآور می شود که در یک وضعیت استثنائی همه جانبه به سر می بریم؛ وضعیتی استثنائی که تبدیل به قاعده شده است. بنیامین^{۱۸} (۱۹۶۹) در تر هشتم از مجموعه تزهایی درباره تاریخ، وضعیت استثنائی که آن را یک «فاجعه» می نامد (برعکس اشمیت که آن را «معجزه» می نامد). وی می گوید که سنت تاریخی ستم دیدگان به ما آموخته است که وضعیت استثنائی که در آن به سر می بریم، نه تنها استثناء نیست، بلکه یک قاعده است. بنیامین (۱۹۷۷) وضعیت استثنائی را حالتی می داند که توسط قانون قابلیت بازنمایی و نمایش نداشته باشد. وی معتقد است که وضعیت استثنائی در حالتی اتفاق می افتد که از مرزهای حاکمیت و قانون گذر کنیم و به سیاست حقیقی که به مثابه کنشی اساساً انسانی است، برسیم. در این حالت، ما با سوژه هایی انسانی مواجه می شویم که از شأن انسانی خودشان کاملاً محروم شده اند و از آنان چیزی به غیر از تنی شکننده باقی نمانده است. در واقع، در حالتی که وضعیت استثنائی تبدیل به وضعیت قاعده می شود، آنچه از سوژه های انسانی درگیر در وضعیت استثنائی باقی می ماند، تنها تن سوژه ای رو به مرگ است. این دقیقاً توصیفی از وضعیت کولبران کورد است؛ هموساکر و موزلمان هایی که از آنان تنها بدن هایی رو به مرگ باقی مانده است.

18. Benjamin, W

منابع

- استاوراکاکیس، یانس (۱۳۹۴). لاکان و امر سیاسی. ترجمه محمدعلی جعفری. تهران: نشر ققنوس.
- خضرپور، محمد؛ صمدیان، منیرالسادات؛ بیگدلو، رضا (۱۳۹۷). تحلیل و شناسایی عوامل مؤثر بر برقراری امنیت پایدار در راستای حل معضل کولبری (مطالعه موردی: شهرستان‌های پیرانشهر، بانه و مریوان). پژوهشنامه جغرافیای انتظامی. سال ۶. شماره ۲۴.
- رمضان‌نای، ثریا؛ قادرپور، مرید (۱۳۹۹). بررسی چالش‌های مرزن‌نشینی غرب کشور با موضوعیت کولبری و کرونا. مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه. دوره ۶. شماره ۲.
- زارع شاه آبادی، اکبر؛ محمدی، آرزو (۱۳۹۹). درک و فهم پدیده کولبری در بانه. جامعه‌شناسی کاربردی. انتشار آنلاین از تاریخ ۰۸ مهر ۱۳۹۹
- عنبری، موسی؛ عبده زاده، سیروان (۱۳۹۹). برساخت اجتماعی پدیده کولبری در مناطق مرزی غرب ایران (واکاوی زیست جهان انتقادی کنشگران محلی در شهرستان بانه). توسعه محلی. دوره ۱۲. شماره ۱.
- مرکز آمار و اسناد سازمان حقوق بشری هه‌نگاو (۲۰۱۰). گزارش آماری هه‌نگاو از کشتار ۲۴۰ کولبر و کاسب‌کار کرد در سال ۲۰۲۰ میلادی. <https://hengaw.net/fa>
- Agamben, G. (1998). *Homo Sacer: Sovereign power and bare life*. Translated by Daniel Heller-Roazen. California: Stanford University Press.
- Agamben, G. (1999). *Remnants of Auschwitz: The witness and the archive*. Translated by Daniel Heller-Roazen. New York: Zone books.
- Bauman, Z., & Lyon, D. (2013). *Liquid Surveillance: A Conversation*. New Jersey: John Wiley & Sons.
- Benjamin, W. (1969). *Theses on the Philosophy of History*. New York: Knopf
- Benjamin, W., & Osborne, J. (1977). *The origin of German tragic drama* (p. 166). London: nlb.
- Frank, A. G. (1974). *Lumpenbourgeoisie: lumpendevlopment: dependence, class, and politics in Latin America* (Vol. 1972). Monthly Review Pr.

- Frank, A. G. (2004). The development of underdevelopment. *The sustainable urban development reader*, 38-41.
- Lacan, J. (2011). The seminar of Jacques Lacan: Book XIV: The logic of phantasy: 1966-1967. Unpublished typescript. Translated by C. Gallagher. Privately produced by translator.
- Soleimani, K., & Mohammadpour, A. (2020). Life and labor on the internal colonial edge: Political economy of kolberi in Rojhelat. *The British journal of sociology*, 71(4), 741-760.
- Žižek, S. (2009). *The plague of fantasies*. New York: Verso.